



Biannual Scientific Journal of **Avicennian Philosophy**
Vol. 28, No. 72, Fall and Winter 2024, **Research Article**

Homonymy; Aristotelian Definition and the Interpretations of Porphyry and Avicenna

Vahid Khademzadeh¹

DOI: 10.30497/ap.2025.247903.1730



Abstract

Aristotle, at the beginning of the *Categories*, provides a brief definition of homonym and synonym. Aristotelian and Platonic philosophers have engaged in interpreting, criticizing, and extending these Aristotelian definitions. Porphyry offers a detailed and sympathetic interpretation of these definitions and, by expanding and generalizing this classification, discusses the types of homonyms. Avicenna, at the beginning of the *Categories* in *al-Shifa's Logic*, classifies terms into synonym (mutawāti) and homonym (muttafiq). By comparing Avicenna's statements with Aristotle's definition and Porphyry's commentary, traces of Avicenna's influence from Aristotle and Porphyry can be identified. The term *logos ousias* in Aristotle's definition has been subject to various and divergent interpretations. Porphyry considers this term to be broader than both the essential definition and descriptive definition. He even, by providing an example, includes descriptions of an individual as instances of this concept. The term *qawl al-jawhar* in Avicenna's classification corresponds to *logos ousias* in Aristotle and Porphyry and has been a subject of debate. In Avicenna's final analysis, *qawl al-jawhar* is equivalent to the definition by name or, in other words, the explanation of the name (*sharh al-ism*). Like Porphyry, Avicenna also recognizes multiple types of homonyms. He considers gradational terms (*mushakkak*) as a subset of homonym (*muttafiq*) terms in this classification. Furthermore, he divides gradational terms into two categories: absolute and relative. While relative gradational terms are present in Porphyry's classification, absolute gradational terms are not mentioned by Porphyry.

Keywords: Aristotle, Avicenna, Porphyry, homonymy, synonymy.

1. Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
v.khademzadeh@um.ac.ir

اشتراک لفظی؛ تعریف ارسطویی و تفسیر فروریوس و ابن سینا

وحید خادم‌زاده^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰

چکیده

ارسطو در ابتدای کتاب مقولات تعریفی اجمالی از الفاظ همنام و هم‌معنی ارائه داده است. فلاسفه‌ی ارسطویی و افلاطونی به تفسیر، نقد و تعمیم این تعاریف ارسطویی پرداخته‌اند. فروریوس تفسیری مفصل و همدلانه از این تعاریف ارائه می‌دهد و با تعمیم و گسترش این تقسیم‌بندی، از اقسام همنامی سخن می‌گوید. ابن سینا در ابتدای کتاب مقولات در منطق/الشفاء به تقسیم‌بندی الفاظ به «متواطی» و «متفق» پرداخته است. به واسطه‌ی مقایسه‌ی عبارات سنیوی با تعریف ارسطویی و شرح فروریوس نشانه‌های اثرپذیری ابن سینا از ارسطو و فروریوس شناسایی می‌شود. اصطلاح «لوگوس اوسیا» در تعریف ارسطویی محل تفاسیر مختلف و متباین بوده است. فروریوس این اصطلاح را اعم از تعریف حدی و رسمی در نظر می‌گیرد و حتی با ذکر یک مثال، تعاریف ارائه شده از یک شخص را نیز در زمره‌ی مصادیقش قرار می‌دهد. اصطلاح «قول الجوهر» در تعریف سنیوی، معادل اصطلاح «لوگوس اوسیا» در ارسطو و فروریوس محل بحث و نظر قرار گرفته است. «قول الجوهر» در تحلیل نهایی شیخ معادل «حد بر حسب اسم» و به عبارت دیگر «شرح الاسم» است. همچنین ابن سینا نیز همانند فروریوس برای همنامی اقسام مختلفی ذکر می‌کند. او الفاظ مشکک را در این تقسیم‌بندی به عنوان یکی از مصادیق الفاظ متفق ذکر می‌کند و آن‌ها را به دو دسته‌ی مطلق و نسبی تقسیم می‌کند. الفاظ مشکک نسبی در تقسیم‌بندی فروریوس حضور دارند؛ اما الفاظ مشکک مطلق توسط فروریوس ذکر نشده‌اند.

واژگان کلیدی: ارسطو، ابن سینا، فروریوس، اشتراک لفظی، اشتراک معنوی.

۱. استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. v.khademzadeh@um.ac.ir

مقدمه

نظریه‌ی مقولات ارسطویی ابتکاری شگرف در فلسفه‌ی یونانی محسوب می‌شد. این نظریه ثمرات فراوانی در حوزه‌های منطق، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی به‌بار آورد. اعضای آکادمی پس از طرح نظریه‌ی مقولات ارسطویی تا انتهای قرن سوم میلادی در باب صحت و ارزش این نظریه دچار اختلاف نظر شده‌اند. فلوطین را می‌توان آخرین فرد از این نسل از فلاسفه‌ی افلاطونی دانست که با توجه و تأکید بر جهان‌بینی افلاطونی، انتقادات متعددی را به نظریه‌ی مقولات ارسطو وارد ساخت؛ اما فرفورئوس، فیلسوف نوافلاطونی و شاگرد برجسته فلوطین، می‌کوشد که برخلاف منش استادش تفسیری همدلانه از نظریه‌ی مقولات ارائه دهد و انتقادات افلاطونیان و رواقیون به این نظریه را پاسخ دهد. تلاش‌های او را باید در جهت جمع میان دیدگاه افلاطون و ارسطو در نظر گرفت. بعد از فرفورئوس، آموزه‌ی مقولات به بخشی از برنامه‌ی درسی مکتب نوافلاطونی تبدیل شد (Evangeliou, 1988, p.7-10).

ارسطو در ابتدای رساله‌ی مقولات - که اولین فصل کتاب /رگنون محسوب می‌شود- تقسیم‌بندی‌ای اجمالی از الفاظ ارائه می‌دهد. در این تقسیم‌بندی، الفاظ صرفاً به الفاظ همنام و الفاظ هم‌معنی تقسیم می‌شوند. اعضای آکادمی و شارحان ارسطویی در تفسیر عبارات مذکور دچار اختلاف نظر شده‌اند. بخشی بزرگی از این اختلافات ریشه در ابهاماتی دارد که در متن ارسطو قابل مشاهده است. فرفورئوس در تفسیر خود از این عبارات می‌کوشد که تا جای ممکن به متن اصلی پایبند بماند و در عین حال تفسیری معقول و همدلانه از آن ارائه دهد. فرفورئوس دو تفسیر بر رساله‌ی مقولات ارسطو نوشته است. یکی از آن‌ها - که مفصل و نظام‌مند است - خطاب به جدالیوس^۱ نوشته شده است، و به قول سیمپلیوس^۲ به تمام اشکالات افلاطونیان و رواقیون به نظریه‌ی مقولات ارسطویی پاسخ‌هایی محکم داده است (Simplicius, 2,5-10). از این تفسیر نسخه‌ای به دست ما نرسیده است؛ اما قطعاتی از آن در آثار دیگران قابل مشاهده است؛ اما تفسیر دیگری که کوتاه‌تر بوده است، در واقع با هدف آموزشی و در قالب پرسش و پاسخ سقراطی شکل یافته که بخش‌هایی از این تفسیر کوتاه به

1. Gedalius
2. Simplicius

دست ما رسیده است. دیدگاه فروریوس در باب تعریف الفاظ همنام و هم‌معنی براساس این متن تبیین خواهد شد.

کتاب *ارگانون* ارسطو در قرن دوم و سوم هجری به عربی ترجمه شده است. ظاهراً بیش از یک ترجمه از این اثر در میان مسلمانان وجود داشته است. این ترجمه‌ها در آثار فلاسفه‌ی مسلمان متقدم همانند ابن‌سینا اثرات به‌سزایی گذاشته است. ابن‌سینا ضمن دسترسی به ترجمه‌ی *ارگانون* و احتمالاً تفاسیر یونانی این اثر، نظر خود در باب تقسیم‌بندی الفاظ در ابتدای کتاب *مقولات* را نیز تبیین می‌کند. در این پژوهش با شیوه‌ی تحلیل محتوا متن یونانی ارسطو به همراه ترجمه‌ی عربی و انگلیسی آن، و همچنین شرح فروریوس و تحلیل ابن‌سینا در باب اقسام الفاظ، به‌ویژه الفاظ مشترک لفظی، واکاوی شده است. با مقایسه‌ی عبارات ارسطویی، تفسیر فروریوس و دیدگاه سینی شباهت‌ها و تفاوت‌ها برجسته می‌شود و وجوه اثرگذاری ارسطو و فروریوس بر ابن‌سینا و جنبه‌های نوآورانه دیدگاه ابن‌سینا آشکار می‌گردد. این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه یک مسئله‌ی به‌ظاهر بدیهی و ساده همانند تعریف لفظ مشترک لفظی می‌تواند به محلی برای نزاع‌های منطقی- فلسفی تبدیل گردد. امتداد اثرگذاری فلاسفه بر یکدیگر و نقاط انفصال آراء آنها مسیر فلسفه‌ورزی را ترسیم می‌کند.

۱. تقسیم‌بندی ارسطویی از الفاظ

در ابتدای کتاب *ارگانون* و به‌عنوان مقدمه‌ای بر رساله‌ی *مقولات*، ارسطو در عبارات کوتاهی به تقسیم اشیا به همنام‌ها و هم‌معنی‌ها می‌پردازد. براساس ترجمه‌ی انگلیسی آکرل (J. L. Ackrill) ارسطو بیان می‌دارد:

هنگامی که اشیا تنها در نام مشترک‌اند و تعاریف مطابق با نامشان متفاوت است، آن اشیا «همنام» نامیده می‌شوند؛ مثلاً یک انسان و یک تصویر هر دو حیوان‌اند. اینان تنها در نام مشترک‌اند و تعاریف مطابق با نامشان متفاوت است؛ زیرا اگر فردی بخواهد حیوانیت هر یک از این دو را تعریف کند، او باید دو تعریف متباین ارائه دهد. هنگامی که اشیا هم‌داری نام مشترک و هم تعریف مطابق با نام یکسانی باشند، آن اشیا «هم‌معنی» نامیده می‌شوند؛ مثلاً یک انسان و یک گاو حیوان‌اند؛ هر کدام از این‌ها به‌وسیله‌ی یک نام مشترک، «حیوان» خوانده می‌شوند و تعریف مطابق با نام آنها نیز یکسان است؛ زیرا اگر فردی بخواهد حیوانیت

هر یک از این دو را تعریف کند، تعریف یکسانی ارائه خواهد داد^۱ (Aristotle, Categories, 1a1-1a12).

عبارت ارسطویی در ترجمه‌ی انگلیسی مذکور معنای واضحی یافته‌است؛ با این حال عبارات یونانی منسوب به ارسطو دارای ابهاماتی است. همین ابهامات سبب اختلاف مفسران در فهم و تفسیر این عبارات شده‌است. ترجمه‌ی انگلیسی مذکور نیز در واقع نوعی تفسیر از این عبارت محسوب می‌گردد. علاوه بر این ابهامات^۲ دو نسخه‌ی متفاوت از عبارات یونانی ارسطو به دست ما رسیده‌است. در این دو نسخه یونانی باقی مانده از آثار ارسطو، تعریف وی از اشیاء همنام به دو شکل مختلف ضبط شده‌است:

(۱) اشیائی همنام خوانده می‌شوند که فقط در نام مشترک‌اند؛ اما لوگوس^۳ اوسیا^۴ مطابق با نامشان متفاوت است.^۵

(۲) اشیائی همنام خوانده می‌شوند که فقط در نام مشترک‌اند؛ اما لوگوس مطابق با نامشان متفاوت است^۶ (Anton, 1968, p.321).

تفاوت این دو نسخه تنها در یک واژه‌است: در نسخه‌ی (۱)، قید «اوسیا» بر «لوگوس» افزوده شده‌است، اما این قید در نسخه‌ی (۲) وجود ندارد. واژگان «لوگوس» و «اوسیا» دارای معانی مختلفی در متون فلسفی یونانی‌اند. در باب اعتبارسنجی این نسخه‌ها و ضرورت وجود قید «اوسیا» و معنای هر یک از این اصطلاحات میان مفسران باستانی و متأخر آثار ارسطو اختلاف نظر وجود دارد. اکثر مفسران باستانی از جمله فروریوس از نسخه‌ی (۱) دفاع کرده‌اند و در دوران معاصر نیز این نسخه از سوی جامعه‌ی علمی پذیرفته شده‌است. ترجمه‌ی آکرل

1. When things have only a name in common and the definition of being which corresponds to the name is different, they are called *homonymous*. Thus, for example, both a man and a picture are animals. These have only a name in common and the definition of being which corresponds to the name is different; for if one is to say what being an animal is for each of them, one will give two distinct definitions.

When things have the name in common and the definition of being which corresponds to the name is the same, they are called *synonymous*. Thus, for example, both a man and an ox are animals. Each of these is called, by a common name, an animal, and the definition of being is also the same; for if one is to give the definition of each—what being an animal is for each of them—one will give the same definition.

2. λόγος

3. οὐσία

4. Ὁμώνυμα λέγεται ὧν ὄνομα μόνον κοινόν, ὁ δὲ κατὰ τοῦνομα λόγος τῆς οὐσίας ἕτερος.

5. Ὁμώνυμα λέγεται ὧν ὄνομα μόνον κοινόν, ὁ δὲ κατὰ τοῦνομα λόγος ἕτερος

نیز براساس همین نسخه است.

ارسطو در تعریف «همنامی» از اصطلاح خاص «تعریف حدی»^۱ استفاده نکرده؛ بلکه از واژه‌ی لوگوس استفاده کرده است. آکرل در ترجمه‌ی انگلیسی خود از واژه‌ی «definition of being» جهت ترجمه‌ی «لوگوس اوسیا» استفاده کرده است. لازم به ذکر است که «definition» در معنای دقیق منطقی‌اش، به تعریف حدی، یعنی تعریف به واسطه‌ی جنس و فصل قریب اشاره دارد. «اوسیا» از ریشه‌ی لغوی εἶναι (einaí) به معنای «بودن» است (Liddell, 1996, p.487؛ به همین دلیل آکرل نیز «اوسیا» را به «being» ترجمه کرده است؛ به این ترتیب ترجمه‌ی آکرل و بازگردان فارسی آن حاوی نوعی تفسیر از عبارت مذکور است و کاملاً مطابق با متن یونانی نیست.

بهره‌گیری از این اصطلاح به ظاهر مبهم حاصل سهو زبانی و یا بدسلیقگی ارسطو نبوده؛ بلکه او عبارت «لوگوس اوسیا» را از آثار افلاطون به امانت گرفته است (Timaeus 41c, Parmenides 133d 2, Sophist 234b 7). در سنت فلسفی آکادمیا این اصطلاحی رایج و شناخته شده بوده است. هرچند فهم ارسطویی از این عبارت متفاوت از فهم افلاطونی آن است؛ با این حال بحث در باب این ترکیب اضافی مورد توجه فروریوس نیز بوده است. در ادامه‌ی مقاله راجع به این ترکیب لغوی بیشتر بحث خواهد شد.

۲. تفسیر فروریوس از تقسیم‌بندی ارسطویی از الفاظ

فروریوس در تفسیر مختصر خود بر مقولات ارسطویی در قالب پرسش و پاسخ می‌کوشد به ابهامات و سؤالات متعددی پاسخ دهد که پیرامون این عبارات ارسطو طرح شده اند. فروریوس از نسخه‌ی (۱) منسوب به ارسطو دفاع می‌کند.

۱-۲. چهار حالت ممکن از ترکیب میان نام و تعریف

تعریف همنام‌ها و هم‌معنی‌ها براساس دو عامل صورت گرفته است: نام و تعریف. هر شیئی صاحب یک نام و یک تعریف است. به زعم او چهار نوع حالت از ترکیب میان این دو عامل می‌تواند وجود داشته باشد:

الف) اشیائی که نام و تعریف یکسانی دارند؛

ب) اشیائی که تنها در نام و نه در تعریف یکسان‌اند؛

1. ὁρισμός

پ) اشیائی که تنها در تعریف و نه در نام مشترک‌اند؛
ت) اشیائی که نه نام و نه تعریف یکسانی دارند (Porphyry, 60,15-20).
در حالت (الف) هنگامی که اشیا هم نام و هم تعریف یکسانی دارند، «هم‌معنی»^۱
خوانده می‌شوند. در حالت (ب) هنگامی که اشیا نام یکسانی دارند، اما تعریف کاملاً متفاوتی
دارند، «همنام»^۲ خوانده می‌شوند. در حالت (پ) هنگامی که اشیا تعریف یکسانی دارند، اما
نام مشترکی ندارند، «چندنامی»^۳ خوانده می‌شوند. در حالت (ت) هنگامی که اشیا نه نام و نه
تعریف یکسانی دارند، «ناهمنام»^۴ خوانده می‌شوند. (Porphyry, 60,20-30).
ارسطو از این اقسام چهارگانه تنها به دو مورد «همنام» و «هم‌معنی» اشاره کرده و به دو
مورد دیگر اشاره‌ای نکرده است. فروریوس در توجیه این امر می‌آورد که در مباحث بعدی
نیازی به آن دو مورد وجود ندارد و به همین دلیل ارسطو سخنی درباره‌ی آن‌ها نگفته است
(Porphyry, 60,25-35).

۲-۲. جرای تقسیم بندی همنامی بر هم‌معنایی

ارسطو ابتدا همنامی و سپس هم‌معنایی را تعریف کرده است. هرچند که این تقدم و تأخر در
واقع ممکن است اتفاقی رخ داده باشد؛ اما فردی می‌تواند اشکال کند که در ابتدای امر هم‌معنایی
آشکارتر از همنامی به نظر می‌رسد؛ بنابراین طبع انسان با این امر سازگارتر است که ابتدا
هم‌معنایی و سپس همنامی تعریف شود؛ ولی ارسطو برخلاف این تمایل طبیعی عمل
کرده است. فروریوس در مواجهه با چنین اشکالی معتقد است که ارسطو ابتدا از اشياء همنام
بحث می‌کند؛ زیرا به زعم ارسطو «موجود» یک امر همنام است و همچنین «مقوله» به صورت
همنام در باب جنس الأجناس‌ها به کار می‌رود (Porphyry, 61,10-13). فروریوس معتقد است
که «موجود» بر انواع و اجناس مختلف به صورت همنام حمل می‌شود و این دیدگاه را نه
فقط تفسیر خود، بلکه منتسب به ارسطو معرفی می‌کند.

۲-۳. مقسم تقسیم بندی به همنام و هم‌معنی

تقسیم بندی ارسطو در واقع تقسیم بندی اشیا است و نه الفاظ. ارسطو از اشیائی سخن می‌گوید

-
1. synonym
 2. homonym
 3. polyonym
 4. heteronym

که همنام و هم‌معنی‌اند و نه الفاظ همنام و هم‌معنی؛ به عبارت دیگر ارسطو از «همنام‌ها» سخن می‌گوید و نه از «هم‌نامی». فروریوس در تبیین چرایی این امر بیان می‌دارد که «همنامی» در الفاظ از خصوصیات خود الفاظ اخذ نشده‌است، بلکه اشیاء متفاوتی مشاهده شده‌اند که هیچ ویژگی مشترکی ندارند، اما صاحب نام مشترکی‌اند؛ بنابراین تا زمانی که مشاهده نشود که یک لفظ برای تعدادی از اشیا که هیچ وجه اشتراکی ندارند، به کار گرفته شود، «همنامی» وجود نخواهد داشت؛ به همین سبب ارسطو نیز بحث خود را از اشیاء همنام آغاز کرده‌است، نه از همنامی (Porphyry, 61,14-30).

۲-۴. مقصود از «نام» در تعریف مذکور

ارسطو در تعریف اشیاء همنام آورده‌است که اشیائی «همنام» خوانده می‌شوند که فقط نامشان مشترک است و دارای «لوگوس اوسیا مطابق با آن نام» متفاوتی‌اند. فروریوس تأکید می‌کند که مقصود از «نام» در این تعریف تنها اسامی نیست، بلکه شامل تمام اجزای گفتار و از جمله افعال و حروف ربط نیز می‌شود (Porphyry, 62,1-6).

۲-۵. مقصود از «مشترک» در تعریف مذکور

در تعریف اشیاء همنام بیان شده‌است که این اشیا فقط در نام مشترک‌اند. فروریوس بیان می‌دارد که لفظ «مشترک» حداقل چهار کاربرد دارد: (۱) آنچه که مشترک و قابل تقسیم به اجزاء است؛ همانند غذا. در این موارد غذا میان تمام افرادی که این غذا میان آن‌ها تقسیم می‌گردد، مشترک است. مثال دیگر مالکیت مشترک برای چیزی است که قابل تقسیم به اجزاء است؛ (۲) آنچه که غیر قابل تقسیم به اجزاء است، اما می‌تواند به صورت مشترک توسط چندین نفر استفاده شود؛ همانند اسب و یا خدمتکار یک خانواده؛ (۳) آنچه که مشترک است، اما به صورت موقت در اختیار یک فرد قرار می‌گیرد و پس از استفاده‌ی آن فرد دوباره به عنوان یک امر مشترک لحاظ می‌شود؛ همانند صندلی در سالن تئاتر و حمام؛ (۴) آنچه به عنوان یک کل می‌تواند توسط عده‌ی کثیری در زمان واحد مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گیرد، بدون آنکه تقسیم شود؛ همانند صدای یک خواننده در سالن تئاتر. فروریوس اذعان می‌کند که در رساله‌ی مقولات ارسطویی، کاربرد چهارم لفظ مذکور مورد نظر است؛ زیرا در اینجا نیز افراد بسیاری از یک نام واحد به عنوان یک کل استفاده می‌کنند، بدون آنکه آن نام مشترک تقسیم گردد (Porphyry, 62,30).

۶-۲. مقصود از قید «فقط» در تعریف مذکور

در تعریف اشیاء همانام گفته می‌شود که این اشیا فقط در نام مشترک‌اند. در باب قید «فقط» نیز دو احتمال مطرح است: اول) گاهی اوقات «فقط» به یکتایی امری اشاره دارد؛ مثلاً گفته می‌شود «فقط یک جهان وجود دارد.»؛ به این معنا که جهان امری منحصر به فرد و یگانه است؛ دوم) گاهی این واژه جهت ترسیم یک تقابل استفاده شود؛ همانند وقتی که گفته می‌شود «او فقط یک پیراهن بر تن دارد.»، در جایی که ما به صورت ضمنی می‌خواهیم اعلام کنیم که او دارای کت یا کاپشنی نیست تا برای محافظت از سرما بپوشد. (Porphyry, 62, 7-12).

فروریوس بیان می‌دارد که در تعریف مذکور «فقط» در معنای دوم به کار رفته است. همان گونه که بیان شد هر چیزی دارای یک نام و یک تعریف است. ارسطو با ذکر قید «فقط» می‌خواهد تقابل نام و تعریف را نشان دهد؛ همانام‌ها فقط در نام اشتراک دارند، نه در تعریف (Porphyry, 62, 12-15).

۷-۲. در باب ضرورت قید «منطبق با نام»

فروریوس معتقد است که ذکر قید «منطبق با نام» در تعریف مذکور ضروری است. او با ذکر یک مثال چنین ضرورتی را نشان می‌دهد؛ در باب یک انسان می‌توان او را هم با نام «انسان» و هم نام «حیوان» فراخواند. تا آنجا که این فرد به عنوان «انسان» شناخته می‌شود، تعریف مرتبط با این نام «حیوان فانی عاقل» است؛ اما آنجایی که این فرد به عنوان یک «حیوان» شناخته می‌شود، تعریف مرتبط با این نام «جوهر حساس متحرک» است. حال اگر فردی بگوید جوهر مورد بحث انسان است، اما در مقام تعریف آن جوهر بیان کند که آن جوهر حساس متحرک است، این سخن هر چند صادق است، بیان مذکور تعریف منطبق با نام انسان نیست. چنین تعریفی غیر ضروری و مصنوعی است؛ زیرا تعاریف و نام‌ها باید قابل جایگزینی و تبدیل به یکدیگر باشند؛ یعنی تعاریف باید معادل با آن نام باشد و گستره‌ای اعم یا اخص از آن نام نداشته باشد. اگرچه هر انسانی جوهر حساس متحرک است، هر جوهر حساس متحرکی انسان نیست؛ بنابراین در صورتی اشیاء «همنام» خوانده می‌شوند که آن اشیاء در تعریف منطبق با آن نام اختلاف یابند؛ مثلاً اگر دو شخص مختلف «آژاکس» نامیده شوند، در حالی که یکی پسر «اُولئوس» و دیگری پسر «تلامون» است، اگر در تعریف هر دو «آژاکس» تنها بیان شود که حیوان ناطق فانی اند، دیگر نمی‌توان همنامی «آژاکس» را نشان داد؛ اما اگر

یک آژاکس را «پسر اولئوس» و دیگری را «پسر تلامون» تعریف کنیم، آنگاه همانمی این دو آشکار می‌گردد (Porphyry, 63, 5-64, 20).

۲-۸. در باب ضرورت قید «اوسیا» در ترکیب «لوگوس اوسیا»

فروریوس بیان می‌دارد که واژه‌ی لوگوس به شیوه‌های گوناگون استفاده می‌شود؛ برای محاسبه کردن، برای سخن ذهنی و بیرونی و برای اصل بذرا؛ بنابراین لفظ «لوگوس» برای دلالت بر چیزهای مختلفی به کار می‌رود. یکی دیگر از مدلول‌های لوگوس^۱ «تعریف» است. قید «اوسیا» سبب می‌شود که این معنای لفظ «لوگوس» از سایر معانی لفظ مذکور تمایز یابد؛ مثلاً فرض کنید سکه‌های برنزی، نقره‌ای و طلایی وجود دارد. حال اگر کسی صرفاً بگوید: «سکه به من بده»، سخنی مبهم گفته‌است؛ اما اگر بگوید: «سکه‌ای طلایی به من بده»، نوع خاصی از سکه را که مطلوب اوست از سایر انواع سکه متمایز ساخته‌است (Porphyry, 64, 28-65, 10)؛ بنابراین به زعم او قید «اوسیا» سبب رفع ابهام واژه‌ی «لوگوس» می‌شود؛ به این ترتیب معنای «لوگوس» در این عبارت ارسطویی «تعریف» است. لازم به ذکر است که «لوگوس» در فرهنگ و اندیشه‌ی یونانی دارای معانی متعددی بود. لوگوس در معانی همانند «دلیل، سخن، واژه، اعتبار، اصل، توضیح، درخواست، تناسب، اندازه‌گیری، محاسبه‌ی عددی، عقل و مبدأ اولیه‌ی هستی» استفاده می‌شد (Kerferd, 1972, p.83-84). بدون شک فروریوس تنها به بخش کوچکی از معانی گوناگون واژه «لوگوس» اشاره کرده‌است.

واژه‌ی «اوسیا» از حیث لغوی به معنای «موجود» است؛ اما در معنای اصطلاحی جهت اشاره به امور گوناگونی در متون فلسفی به کار گرفته شده؛ از همین روی ابهام عبارت «لوگوس اوسیا» به صورت کامل برطرف نشده‌است (Evangeliou, 1988, p.44).

«اوسیا» در رساله‌ی مقولات ارسطو در سه معنای اصطلاحی متمایز به کار گرفته شده‌است:

- ۱- جوهر نخستین، یعنی اشخاص عینی؛ ۲- جوهر ثانوی، یعنی اجناس و انواع در مقوله‌ی جوهر و ۳- مقوله و جنس الأجناس (Evangeliou, 1988, p.44).

1. seed-formula

این اصطلاح در اندیشه‌ی رواقی و نوافلاطونی رواج دارد و به معنای اصول و الگویی بنیادین است که به جهان نظم می‌بخشد.

اگر معنای دوم اوسیا در عبارت «لوگوس اوسیا» لحاظ‌گردد، عبارت مذکور معادل با تعریف حدی خواهد بود. در دو معنای دیگر اوسیا عبارت «لوگوس اوسیا» را باید معادل تعریف رسمی دانست؛ زیرا در منطق ارسطویی، در معنای اول و سوم «اوسیا» تعریف به واسطه‌ی جنس و فصل امکان‌پذیر نخواهد بود (Evangeliou, 1988, p.44). در باب دامنه‌ی مصادیق «لوگوس اوسیا» میان شارحان باستانی و متأخر ارسطو اختلاف نظر وجود دارد. در دیدگاه سخت‌گیرانه «لوگوس اوسیا» تنها شامل تعریف حدی می‌گردد و منظور از «اوسیا» نیز تنها اجناس و انواع در ذیل مقوله جوهر است (Anton, 1968, p.326)؛ اما به نظر می‌رسد که فروریوس «لوگوس» را به گونه‌ای تفسیر کرده که هم شامل تعریف حدی و هم رسمی گردد تا اینکه تفسیرش بتواند تمام موارد «همنام‌های ناشی از تفکر» را پوشش دهد. او یکی از مهم‌ترین مصادیق همنامی را «موجود» معرفی کرده است. «موجود» دارای تعریف حدی نیست؛ اما همنامی اتفاقی نیز محسوب نمی‌گردد؛ با این حال مثال دیگر او در بحث همنامی^۱ «آژاکس» است که دارای دو تعریف متباین، یعنی «پسر اولئوس» و «پسر تلامون» است. این مثال در صورتی که واقعاً جزء موارد همنامی محسوب شود، تعریف همنامی را به «همنامی اتفاقی» تعمیم می‌دهد. همچنین این مثال همنامی را از مفاهیم کلی به تعریف اشخاص و افراد جزئی گسترش می‌دهد. بدون شک تفسیر «لوگوس اوسیا» به گونه‌ای که شامل «پسر اولئوس» و «پسر تلامون» نیز بشود، به سادگی امکان‌پذیر نیست.

۲-۹. اقسام همنامی

برخلاف ارسطو فروریوس می‌کوشد که برای همنامی اقسام مختلفی ذکر کند. او همنام‌ها را ابتدا به دو قسم تقسیم می‌کند:

۱) همنام‌های اتفاقی^۱: اشیاء مختلفی که نام یکسانی دارند، اما یکسانی نام آن‌ها کاملاً اتفاقی و غیرآگاهانه بوده است؛ همانند الکساندر، پسر پرایم و الکساندر، پسر شاه فیلیپ (Porphyry, 65, 17-25).

۲) همنام‌های ناشی از تفکر^۲: این قسم از همنامی کاملاً تصادفی نیست؛ بلکه نوعی از اندیشه

1. chance homonyms
2. homonyms from thought

در پشت این همنامی نهفته است؛ اما همنام‌های ناشی از تفکر نیز به چهار دسته تقسیم می‌گردند:

۱-۲) همنام‌های از طریق شباهت^۱

نام «انسان» هم در مورد حیوان عاقل فانی و هم در مورد تصویر یک انسان به کار گرفته می‌شود. هنگامی که یک فرد در مواجهه با تصویر یک انسان می‌گوید که این یک انسان است، این توصیف تنها حاصل یک تصادف نیست؛ بلکه این توصیف به خاطر آن است که آن، تصویری از یک انسان واقعی است؛ به همین سبب ما هم یک انسان واقعی و هم یک مجسمه یا تصویر را «انسان» می‌نامیم (Porphyry, 65, 25-30).

۲-۲) همنام‌های از طریق تناسب^۲

هنگامی که ما واحد را «منبع عدد»، نقطه را «منبع خط»، چشمه را «منبع رودخانه» و قلب را «منبع حیوان» می‌نامیم، اسم «منبع» به دسته‌ای از همنام‌ها اطلاق می‌شود که این اسم مشترک درباره‌ی آن‌ها به کار می‌رود؛ به این سبب که آن‌ها دارای تناسب‌اند؛ زیرا همان نسبتی که میان واحد و عدد مشاهده می‌شود، میان نقطه و خط، چشمه و رودخانه و میان قلب و حیوان نیز قابل رؤیت است. این نوع رابطه همان چیزی است که هندسه‌شناسان «تناسب» می‌نامند (Porphyry, 65, 30-66, 2).

۳-۲) همنام‌های مشتق شده از و مرتبط با یک مبدأ و منبع^۳ واحد

هنگامی این نوع از همنام‌ها به وجود می‌آیند که اشیاء متفاوت در نسبت با یک امر واحد نام‌گذاری یکسانی بیابند؛ مثلاً صنعت پزشکی امری واحد است. کتاب پزشکی، داروی پزشکی، چاقوی پزشکی در نسبت با «پزشکی» نام‌گذاری شده‌اند؛ کتاب پزشکی شامل مباحث پزشکی می‌گردد. چاقوی پزشکی ابزاری برای ایجاد شکاف در اعمال پزشکی است و داروی پزشکی برای درمان بیماران توسط پزشکان تجویز می‌گردد؛ بنابراین در حالی که آن‌ها دارای یک نام مشترک‌اند، اما تعریف مرتبط با آن نام برای هر یک این امور متفاوت است. آن‌ها صفت «پزشکی» را از صنعت واحد پزشکی اخذ کرده‌اند (Porphyry, 66, 5-12).

1. similarity
2. analogy
3. source

۲-۴) همنام‌ها در نیل به‌سوی یک غایت^۱ واحد
یعنی هنگامی که اشیاء متفاوت در نیل به یک غایت واحد، نام واحدی را از آن غایت واحد دریافت
می‌دارند؛ مثلاً سلامتی هدف و غایت انسانی است که وضعیت بدنی‌اش رو به بهبودی است. غذا،
پیاده‌روی و مطالعه نسبت به این غایت «سالم» خوانده می‌شود. (Porphyry, 66, 12-15).

البته فروریوس اذعان می‌دارد که برخی فلاسفه این نوع چهارم و سوم همنام‌ها را در ذیل
یک قسم واحد با عنوان «همنام‌های مشتق شده از و مرتبط با یک منبع واحد» قرار می‌دهند.
برخی دیگر نیز این‌ها را نه همنام و نه هم‌معنی محسوب نمی‌کنند؛ بلکه آن‌ها را در میانه‌ی
همنام‌ها و هم‌معنی‌ها قرار می‌دهند؛ زیرا اشیاء متفاوتی به‌واسطه‌ی شراکت در یک تعریف
واحد «پزشکی» خوانده می‌شوند. به‌شکل مشابهی اشیاء متفاوت به‌واسطه‌ی حفاظت از یک
سلامتی واحد «سالم» خوانده می‌شوند (Porphyry, 66, 15-20).

سخنان انتهایی فروریوس نشان می‌دهد که تقسیم‌بندی همنام‌ها جزء ابتکارات وی نیست
و اشخاصی قبل از او تقسیم‌بندی‌های مشابهی از همنام‌ها ارائه داده‌اند، هرچند ممکن است
که در تعداد این اقسام و نحوه‌ی تقسیم‌بندی اختلافاتی مشاهده بشود. چنین تقسیم‌بندی‌ای به
صراحت در آثار ارسطو وجود ندارد؛ اما عبارات و مثال‌های ارسطویی احتمالاً نقطه‌ی
الهام‌بخش ارائه‌ی چنین تقسیم‌بندی‌هایی بوده است. دو مثال مشهور «سلامتی» و «پزشکی»
بارها در آثار ارسطو به‌کار گرفته شده است. همچنین مثال مقایسه‌ی انسان و تصویر انسان نیز
در همین عبارت ابتدای رساله‌ی مقولات ارسطو برای معرفی الفاظ همنام ذکر شد؛ بنابراین
براساس همین مثال می‌توان گفت که در تقسیم‌بندی اولیه که از ارسطو است- تنها «همنامی
از طریق شباهت» ذکر شده است.

فروریوس در تبیین مثال ارسطو بیان می‌دارد که انسان و تصویر یک انسان هر دو
حیوان‌اند، اما تعریف مطابق با نام «حیوان» در این دو امر متفاوت است. انسان حیوان است؛
زیرا جوهر حساس متحرک است؛ اما تصویر یک انسان حیوان است؛ زیرا تصویری از یک
جوهر حساس متحرک است (Porphyry, 66, 22-28). شرح فروریوس بر عبارات ارسطویی
بیشتر بر روی نحوه‌ی تعریف الفاظ همنام متمرکز بوده است؛ باین حال بخش بزرگی از این
شرح بر الفاظ هم‌معنی نیز قابل تسری است؛ زیرا تفاوت تعریف الفاظ همنام و تعریف الفاظ

1. goal

هم‌معنی تنها در بخش انتهایی آن‌ها است. او در مقام تبیین مثال هم‌معنایی ارسطو بیان می‌دارد که انسان و گاو به‌شکل هم‌معنایی حیوان محسوب می‌شوند؛ انسان و گاو حیوان‌اند؛ زیرا هر دو جوهر حساس متحرک‌اند (Porphyry, 68, 5-28).

۳. ترجمه‌ی اسحاق بن حنین از تقسیم‌بندی الفاظ در ارگانون ارسطو

ترجمه‌ی عربی اسحاق بن حنین (متوفی ۲۹۸ق) از مقولات ارسطو توسط عبدالرحمن بدوی تصحیح و منتشر شده‌است. تعریف الفاظ همنام و هم‌معنی در ابتدای این ترجمه از رساله‌ی مقولات قابل‌مشاهده‌است:

المتفقة أسماؤها يقال إنها التي الاسم فقط عامّ لها، فأما قول الجواهر الذي بحسب الاسم، فمخالف... المتواطئة أسماؤها يقال إنها التي الاسم عامّ لها، وقول الجواهر الذي بحسب الاسم واحد بعينه أيضا... (ارسطو، ۱۹۸۰، ص. ۳۳).

در این ترجمه «متفق» معادلی برای «همنام» و «متواطئ» نیز معادل «هم‌معنا» در نظر گرفته شده‌است. ترجمه‌ی عربی مذکور دقت خوبی دارد؛ باوجود این مغایرت‌هایی به‌چشم می‌خورد. مقسم تقسیم‌بندی مذکور در ارسطو اشیاء‌اند و نه اسامی و الفاظ. فرفوریوس نیز کوشید که دلیلی برای این نحوه از تقسیم‌بندی ارائه‌دهد؛ اما در ترجمه‌ی عربی مقسم تقسیم‌بندی چندان واضح نیست و در نگاه اولیه، مقسم این انقسام اسامی و الفاظ به‌نظر می‌رسد؛ به‌عبارت دیگر از دیدگاه ارسطو اشیاء یا همنام‌اند یا هم‌معنی؛ درحالی‌که براساس ترجمه‌ی عربی مذکور، اسامی یا متفق‌اند یا متواطئ. به‌نظر می‌رسد که لفظ «عام» در ترجمه‌ی فوق چندان مناسب نباشد و بهتر بود که از واژه‌ی «مشترک» استفاده می‌شد.

شاید مبهم‌ترین بخش ترجمه‌ی مذکور عبارت «قول الجواهر» باشد. «قول الجواهر» در واقع ترجمه‌ی عربی «لوگوس اوسیا» است. چالش ترجمه‌ی عبارت یونانی مذکور در اینجا است که وفاداری به متن اصلی، وضوح ترجمه را کاهش می‌دهد و برعکس.

به‌زعم فارابی «قول» در معنای عام به هر لفظی اطلاق می‌شود، خواه دلالت‌کننده بر امری باشد یا نباشد؛ البته گاه تنها به الفاظی اطلاق می‌شود که به زبان آورده می‌شوند؛ اما در معنای خاص و اصطلاحی‌اش، به امور گوناگونی اطلاق می‌شود: (۱) هر لفظی که بر امری دلالت دارد، اعم از اسم، کلمه و أدوات؛ (۲) مدلولی که لفظ بر آن دلالت دارد؛ (۳) محمول؛ (۴) امر

معقول؛ یعنی قولی که در نفس نقش بسته است؛ (۵) محدود؛ یعنی آنچه که تعریف شده است (فارابی، ۱۹۷۰، صص. ۶۴-۶۳).

«قول» هم به لفظ واحد و هم به ترکیبی از الفاظ مختلف اطلاق می‌شود. فارابی «قول» در معنای مرکبش را برای اشاره به امور گوناگونی در آثار مختلفش به کار گرفته است: (۱) تعریف حدی؛ (۲) تعریف رسمی؛ (۳) تعریفی که نه حد و نه رسم است؛ همانند تعریف زید به انسان سفید؛ (۴) امری مرکب از چند مقدمه که مستلزم یک نتیجه است؛ همانند قیاس، استقرا و تمثیل؛ (۵) قولی که مستلزم انجام یک فعل است؛ همانند نداء، تضرع، طلب، امر و نهی (جهامی، ۲۰۰۲، صص. ۴۵۸-۴۵۷)؛ پس «قول» نیز همانند «لوگوس» معانی متعددی دارد.

همچنین فارابی گاهی به معانی گوناگون «جوهر» به صراحت اشاره کرده و گاه به صورت ضمنی این معانی را به کار گرفته است: (۱) جواهر اولی که همان اشخاص است؛ (۲) جواهر ثانوی که همان انواع و اجناس تحت مقوله‌ی جوهرند؛ (۳) جنس الاجناس «جوهر»؛ (۴) ذات و ماهیت شیء و یا اجزای ذاتی شیء؛ (۵) فطرت (جهامی، ۲۰۰۲، صص. ۱۹۰-۱۹۳)؛ پس «جوهر» نیز همانند «اوسیا» معانی گوناگونی دارد.

بنابراین می‌توان گفت که همان ابهامی که اصطلاح «لوگوس اوسیا» در فضای فلسفه یونانی ایجاد کرد و محل بحث و نظر میان فلاسفه یونانی شد، به جهان اسلام نیز منتقل شده است. قید «جوهر» تا حدی می‌تواند ابهام واژه‌ی «قول» را کاهش دهد؛ این قید سبب می‌گردد که تنها آن دسته از معانی «قول» که مرتبط با بحث تعریف است، در دایره معانی احتمالی این واژه در این عبارت باقی بماند؛ با این حال اصطلاح «قول الجوهر» همچنان دارای ابهام است؛ زیرا مشخص نمی‌سازد که «قول الجوهر» تنها شامل تعریف حدی می‌گردد و یا تعریف رسمی را نیز دربرمی‌گیرد؛ همچنین مبهم است که «قول الجوهر» تنها شامل اشخاص، انواع و اجناس مقوله‌ی جوهر است و یا شامل اشیاء در سایر مقولات عرضی نیز می‌گردد. همچنین مشخص نیست که «قول الجوهر» تنها شامل ماهیات کلی می‌گردد و یا شامل افراد و اشخاص ماهیت نیز می‌گردد. همچنین اینکه «قول الجوهر» تنها شامل امور ماهوی است یا شامل امور غیرماهوی نیز می‌گردد.

۴. تقسیم‌بندی الفاظ در منطق الشفاء ابن سینا

فن دوم در کتاب منطق الشفاء به مبحث مقولات اختصاص یافته است. عنوان فصل دوم از

مقاله‌ی اول این فن عبارت است از: «طفی الألفاظ المتفقة والمتواطئة والمتباينة والمشتقة وما یجری مجراها». این بخش را باید معادل همان بخش ابتدای رساله‌ی مقولات ارسطو دانست. ارسطو تنها الفاظ همنام، هم‌معنی و مشتق را در این بخش به‌صورتی کوتاه و چکیده معرفی کرده‌است؛ اما این فصل در *الشفاء* به‌شکل مفصلی به گسترش و تعمیم تقسیم‌بندی ارسطویی پرداخته‌است. تأثیر عبارات ارسطویی و ترجمه‌ی عربی آن بر این بخش از *الشفاء* کاملاً مشهود است؛ با این حال این فصل را نمی‌توان صرفاً نقل یا شرح دیدگاه ارسطو دانست؛ بلکه او کوشیده‌است که تحلیل خود را ارائه‌دهد؛ اما این تحلیل با ادبیات و گاهی با نقل بخشی از آراء ارسطو و احیاناً شارحان دیگر همراه شده‌است. مقایسه‌ی دیدگاه ابن‌سینا در این بخش با عبارات ارسطو و تفسیر فروریوس تصویر دقیق‌تری از نحوه‌ی تحلیل و آراء شیخ ترسیم می‌کند.

۴-۱. مقسم تقسیم‌بندی و معرفی اولیه‌ی اقسام

شیخ (۱۴۰۵) در ابتدا بیان می‌دارد: «در امور مختلف و متکثری که در اسم واحد مشترک‌اند، بر دو وجه‌اند؛ یا بر طریق تواطؤ و یا بر غیر طریق تواطؤ»^۱ (ج ۱ المقولات، ص. ۹). شروع بیان شیخ شباهت بسیاری به نحوه‌ی عبارت‌پردازی ارسطو دارد؛ به عبارت دیگر او مقسم تقسیم‌بندی خود را اشیاء قرارداده‌است، نه اسامی. این بیان با ترجمه‌ی اسحاق‌بن‌حنین که در بخش قبلی معرفی شد، مغایر است و احتمالاً نشان‌دهنده‌ی آن است که ابن‌سینا به ترجمه‌ی دیگری از رساله‌ی مقولات ارسطو دسترسی داشته‌است. همچنین قید «که در اسم واحد مشترک‌اند» بر «امور مختلف و متکثر» افزوده شده‌است. قید مذکور در عبارت ارسطویی به‌شکل صریحی وجود ندارد و احتمالاً افزوده‌ی خود ابن‌سینا است. وجود این قید کاملاً موجه است؛ زیرا اگر مقسم تقسیم‌بندی مذکور را «امور مختلف و متکثر» به‌صورت مطلق محسوب کنیم، مقسم اعم از مجموع قسم‌ها خواهد شد. فروریوس از «چهار حالت ممکن از ترکیب میان نام و تعریف» سخن گفت که تنها دو حالت اول توسط ارسطو مطرح شده و حالت سوم و چهارم مورد توجه ارسطو نبوده‌است. فروریوس در توجیه این امر بیان داشت

۱. إن من الأمور المختلفة المتکثرة ما یشتک فی اسم واحد، و ذلك علی وجهین: فإنه إما أن یكون علی طریق التواطؤ، و إما أن یكون علی غیر طریق التواطؤ.

که دو حالت اخیر در ادامه‌ی مباحث موردنیاز نخواهد بود. با افزودن قید مذکور توسط ابن‌سینا حالت سوم و چهارم معرفی شده توسط فروریوس خودبه‌خود از تقسیم‌بندی حذف می‌گردد. از آنجاکه مقسم تقسیم‌بندی اشیاء است و نه اسامی، قسم نیز «بر طریق تواطؤ» است، نه «متواطی».

ابن‌سینا دو قسم تقسیم‌بندی مذکور را «بر طریق تواطؤ» و «بر غیر طریق تواطؤ» تقسیم کرده است. این نحوه‌ی بیان اقسام در ارسطو و فروریوس دیده نمی‌شود. بیان سینیوی بر تقسیم براساس سلب و ایجاب- که شیوه‌ی محبوب شیخ است- و در نتیجه حصر عقلی تقسیم دلالت دارد. دلیل دوم نیز این است که «بر غیر طریق تواطؤ» در نظر شیخ دارای اقسام متعدد است و به راحتی نمی‌توان یک نام واحد برای آن انتخاب کرد.

۴-۲. تعریف «طریق تواطؤ»

ابن‌سینا (۱۴۰۵) بیان می‌دارد: «در طریق تواطؤ اسم برای آن امور واحد، و قول الجوهر- یعنی حد ذات یا رسمش مطابق با آنچه که از آن اسم فهمیده می‌شود- واحد از هر جهت است؛ همانند حمل حیوان بر انسان، اسب، گاو؛ بلکه حتی حمل حیوان بر زید، عمر و این اسب و آن گاو. تمام این امور «حیوان» نامیده می‌شوند.»^۱ (ج ۱ المقولات، ص. ۹).

ابن‌سینا برخلاف ارسطو تعریف هم‌معنایی (تواطؤ) را بر تعریف هم‌نامی مقدم کرده و دلیل خاصی نیز برای این تقدم ذکر نکرده است. این تقدم از حیث ساختار محتوایی موجه است؛ زیرا «طریق تواطؤ» فاقد توضیحات مفصل و انقسامات فرعی است؛ اما «غیر طریق تواطؤ» مفصل و دارای اقسام متعددی است؛ از همین روی بهتر است ابتدا قسم کوتاه‌تر و در ادامه قسم مفصل‌تر ذکر شود.

ابن‌سینا به جای واژه‌ی «مشترک» که توسط ارسطو استفاده شد، از واژه‌ی «واحد» استفاده کرده است؛ به عبارت دیگر ارسطو بیان کرده که اشیاء هم‌نام و هم‌معنی در اسم مشترک‌اند، اما ابن‌سینا بیان می‌دارد که این امور اسم واحدی دارند. فروریوس برای «مشترک» چهار معنا ذکر کرد و سپس معنای درست این واژه در تعریف ارسطویی را مشخص کرد؛ اما

۱. طریق التواطؤ أن يكون الاسم لها واحداً و قول الجوهر، أعني حد الذات أو رسمه الذي بحسب ما يفهم من ذلك الاسم، واحداً من كل وجه؛ مثل قولنا الحيوان على الإنسان و الفرس و الثور، بل على زيد و عمرو و هذا الفرس و ذلك الثور؛ فإن جميع ذلك يسمى حيواناً.

ابن‌سینا برای رهایی از این ابهام واژه‌ی «واحد» را جایگزین کرد. لازم به یادآوری است که در ترجمه‌ی اسحاق‌بن‌حنین از واژه‌ی «عام» استفاده‌شده بود که همچنان مبهم است. ابن‌سینا در این تقسیم‌بندی از واژه‌ی «فقط» استفاده نکرده است؛ درحالی‌که هم در تعریف ارسطویی و هم ترجمه‌ی اسحاق‌بن‌حنین واژه‌ی «فقط» دیده می‌شد. در تفسیر فروریوس نیز دو معنا برای قید «فقط» ذکر شده و معنای درست در این تعریف معرفی شده بود. احتمالاً این قید از نظر ابن‌سینا زائد بوده و حذف تقسیم‌بندی مذکور را دچار نقصان و خللی نمی‌کرده است.

۴-۳. تفسیر ابن‌سینا از «قول الجواهر» در تعریف «طریق التواطؤ»

اصطلاح «قول الجواهر» نیز که میراثی ارسطویی است، توسط ابن‌سینا استفاده‌شده است. او در این بخش توضیحی در باب معنای این ترکیب اصطلاحی ارائه نمی‌دهد و تنها در باب مصداق آن بیان می‌دارد که «قول الجواهر» یعنی «حد» یا «رسم». همین بیان سینوی مبهم است؛ زیرا این بیان را دو گونه می‌توان تفسیر کرد: (۱) «قول الجواهر» اعم از «حد» و «رسم» است؛ (۲) «قول الجواهر» درنهایت به یکی از این دو (حد یا رسم) بازمی‌گردد. در نگاه اولیه تفسیر اول معقول به نظر می‌رسد و تفسیر دوم چندان قابل‌دفاع نیست؛ زیرا در چارچوب تفسیر دوم چنین سؤالی قابل‌طرح است: ممکن است «قول الجواهر» به «رسم» بازگردد، ولی شامل «حد» نگردد؟ چنین ادعایی با معنای تحت‌اللفظی «قول الجواهر» اصلاً ناسازگار نیست؛ باین‌حال سخنان دیگر ابن‌سینا که در بخش بعدی ذکر و تحلیل می‌گردد، دفاع از تفسیر اول را نیز مشکل می‌سازد. در این بخش تفسیر اول پذیرفته می‌شود و براساس آن تحلیلی ارائه می‌شود.

برای ارائه‌ی تحلیل دقیق‌تر از ادعای ابن‌سینا براساس تفسیر اول، نگاهی اجمالی به دیدگاه ابن‌سینا (۱۴۰۵) در باب «حد» و «رسم» لازم به نظر می‌رسد. ابن‌سینا در تعریف «حد» بیان می‌دارد که حد قول دالّ بر ماهیت شیء است و منظور از ماهیت نیز حقیقت کامل شیء است که به واسطه‌ی آن، شیء همان می‌شود که هست؛ به عبارت دیگر به واسطه‌ی آن، ذاتش به صورت کامل حاصل می‌گردد (ج ۳ البرهان، ص. ۵۲). غرض از «حد» تنها تمایز ذاتی یک شیء از سایر اشیاء دیگر نیست، بلکه «حد تام» باید شامل تمام ذاتیات شیء شود (ابن‌سینا، ۱۴۰۵، ج ۳ البرهان، ص. ۵۲). غرض از تحدید تنها تمایز ذاتی یک شیء از اشیاء دیگر نیست و همچنین تحدید تنها مشروط به ترکیب از ذاتیات نیست؛ بلکه غرض این است که معنای

شیء آن گونه که هست، به تصور درآید (ابن سینا، ۱۳۸۱، ص. ۶۲). ابن سینا در اکثر مواقع زمانی که واژه‌ی «حد» را به کار می‌برد، منظورش همان «حد تام» است.

ابن سینا (۱۳۸۱) در باب «رسم» بیان می‌دارد که هرگاه بخواهیم شیئی را به واسطه‌ی قولی مرکب از اعراض و خواص آن شیء بشناسیم، به گونه‌ای که مجموع آن اعراض و خواص مختص آن شیء باشد، آن شیء به واسطه‌ی «رسم» شناخته می‌شود (ص. ۶۴). رسم به صورت مطلق قولی است که سبب شناخت و تعریف غیرذاتی می‌گردد و تنها خاص همان شیء است. همچنین رسم قولی است که سبب تمایز غیرذاتی یک شیء از سایر اشیاء می‌شود (ابن سینا، ۱۹۸۹، ص. ۲۳۹).

ابن سینا (۱۳۸۱) معمولاً در هنگام تعریف «حد» و «رسم» از واژه‌ی «قول» بهره می‌برد؛ اما بدون شک «قول» در آثار ابن سینا تنها اختصاص به این دو ندارد؛ اما او «قول الجوهر» را مطابق تفسیر اول، اعم از «حد» و «رسم» معرفی کرده است. دامنه‌ی تعریف حدی آشکار و محدود است؛ زیرا تنها شامل ماهیت کلی مرکب از جنس و فصل حقیقی است؛ اما دامنه‌ی تعاریف رسمی چندان آشکار نیست. او در هنگام تعریف «رسم» از مثال‌هایی همانند «انسان حیوان راه‌رونده بر روی دوپا، پهن ناخن و خندان به واسطه‌ی طبع خود است.» و «مثلث شکل دارای سه زاویه است.» استفاده می‌کند (ص. ۶۴). هرچند تمام اشیائی را که تعریف حدی دارند، می‌توان تعریف رسمی نیز نمود، اشیاء فراوانی هستند که قابل تعریف حدی نیستند که در این موارد ابن سینا از تعریف رسمی آن‌ها سخن می‌گوید. در الشفاء اموری همانند جنس‌الاجناس‌ها همانند «جوهر»، «کمیت» و همچنین مفاهیمی همانند «عرض» دارای تعریف رسمی‌اند؛ با این حال چندان مشخص نیست که ابن سینا اشخاص و افراد ماهوی را نیز قابل تعریف رسمی می‌داند یا خیر. فارابی (۱۴۰۸) در امور تعریف افراد و اشخاص بیان می‌دارد که تعاریف مرکب از نوع و عرض همانند «زید انسانی سفید است.» و یا مرکب از اعراض همانند «زید کاتب مجید است.»، قولی است که نه حد و نه رسم است (ج ۱، ص. ۳۹). از دیدگاه فارابی تعاریف مختص به اشخاص و افراد حد و رسم محسوب نمی‌گردند؛ اما ابن سینا در این باب سخنی نگفته است. مثال ارسطویی برای الفاظ هم‌معنی حمل حیوان بر انسان و گاو است؛ اما مثال سینوی حمل حیوان بر انسان، اسب، گاو، زید، عمر، این اسب و آن گاو است. افزودن نام‌های خاص و جواهر نخستین به مصادیق الفاظ هم‌معنی شاید در

تقابل و نقد مثال «آژاکس» فروریوس طرح شده باشد؛ فروریوس جهت تشریح امور همنام به شخصی به نام «آژاکس» مثال می‌زند که در دو شخص مختلف می‌تواند دو «لوگوس اوسیا»ی مختلف داشته باشد: آژاکس در یکی «پسر اولئوس» و در دیگری «پسر تلامون» تعریف می‌گردد؛ اما احتمالاً از نظر ابن سینا این مثال صحیح نیست؛ زیرا «پسر اولئوس» و «پسر تلامون» نه حد است و نه رسم؛ بنابراین این دو قول نمی‌تواند معادل «لوگوس اوسیا»ی ارسطو و یا همان «قول الجوهر» باشد. درج نام‌های خاص همانند «زید» و «عمر» در فهرست مثال‌های الفاظ هم‌معنی، تلویحاً به این معنا است که این نام‌های خاص را نمی‌توان مصداقی از الفاظ همنام در نظر گرفت.

سؤال بعدی این است که آیا می‌توان ادعا کرد که در دیدگاه ابن سینا یک تعریف در صورتی که «حد» نباشد، ضرورتاً «رسم» است؟ به عبارت دیگر آیا این تقسیم که «تعریف یا حدی است یا رسمی» حصر عقلی دارد؟ ابن سینا (۱۹۸۹) پاسخ صریحی به این سؤال نداده است؛ اما در رساله‌ی *الحدود* بیان می‌دارد که باری تعالی نه دارای حد است و نه رسم؛ زیرا نه جنس و فصل دارد و نه عوارض؛ بلکه او دارای قولی است که شرح‌الاسم او محسوب می‌گردد (ص. ۲۳۹). با توسل به این سخن می‌توان بیان نمود که برخی از تعاریف نه حدی و نه رسمی اند، بلکه شرح‌الاسم اند؛ بنابراین «قول الجوهر» نمی‌تواند شامل تمام تعاریف گردد؛ بلکه ابتدا باید ثابت شود که تعریف مذکور حدی یا رسمی است تا تعریف «طریق تواطؤ» شامل حال آن شود.

دیدگاه ابن سینا (۱۴۰۴) در باب «موجود» مانع اصلی بر سر این تفسیر است. ابن سینا معتقد است که معنای «موجود» ارتسام اولی در نفس می‌یابد؛ به گونه‌ای که ارتسام معنای مذکور به واسطه‌ی اموری آشکارتر و شناخته شده‌تر صورت نمی‌گیرد (ج ۱، ص. ۲۹). «موجود» جزء نخستین اموری است که به واسطه‌ی خودش در ذهن تصور می‌شود و محال است که بتوان آن را به واسطه‌ی امری آشکارتر تبیین نمود، بدون آنکه آن تبیین دچار دور گردد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ج ۱، ص. ۳۰). براساس این بیان سینوی «موجود» دارای تعریف رسمی و حدی نیست؛ در حالی که یکی از مهم‌ترین مصادیق تقسیم‌بندی الفاظ در ابتدای کتاب مقولات مفهوم «موجود» است. اگر «قول الجوهر» بر مفهوم «موجود» صدق نکند، تقسیم‌بندی مذکور چندان قابل دفاع نخواهد بود. «موجود» جزء مصادیق «طریق تواطؤ» نیست؛ بلکه جزء مصادیق

«غیر طریق تواطؤ» است؛ ولی بدون شک اصطلاح «قول الجوهر» هم در «طریق تواطؤ» و هم در «غیر طریق تواطؤ» به کار گرفته شده است.

ابن سینا در باب «قول الجوهر» بیان کرده بود: «قول الجوهر یعنی حد ذات یا رسمش مطابق با آنچه که از آن اسم فهمیده می شود». ابن سینا به جای قید «مطابق با اسم»^۱ که مطابق با متن ارسطو، تفسیر فروریوس و ترجمه‌ی اسحاق بن حنین است، از عبارت «مطابق با آنچه از آن اسم فهمیده می شود»^۲ استفاده کرده است؛ ابن سینا در باب این تغییر در عبارت توضیحی نمی دهد؛ از همین روی این احتمال وجود دارد که این تغییر ناشی از ترجمه‌ای غیردقیق از آثار ارسطو باشد و یا سهواً و بدون دلیلی خاص توسط ابن سینا صورت گرفته باشد؛ اما احتمال دیگری نیز اینجا وجود دارد که چه بسا راه حلی برای تطبیق «قول الجوهر» به مفهوم «موجود» نیز در خود داشته باشد.

ابن سینا (۱۴۰۵) گاهی اوقات برای «حد» دو قسم ذکر می کند: «حد بر حسب اسم» و «حد بر حسب ذات». «حد بر حسب ذات» همان «حد حقیقی» است که بر ماهیت و ذات شیء دلالت دارد. «حد بر حسب اسم» را که گاهی اوقات «حد مجازی» نیز می نامد. چنین تعریف می کند: ««حد» به وجهی بر قولی اطلاق می شود که شرح الاسم است و سبب فهم معنایی می شود که مقصود بالذات در آن اسم است.»^۳ (ج ۳ البرهان، ص. ۲۸۸). ابن سینا (۱۳۶۴) در منطق المشرقیین بیان می دارد: ««حد بر حسب اسم» قول مفصلی است که بر مفهوم اسم نزد استعمال کننده‌ی آن دلالت دارد»^۴. او بر اساس همین تعریف ذکر می کند که هر کس که لفظی را به کاربرد، تعیین حد آن لفظ بر عهده‌ی اوست، مشروط بر آنکه در بیان درست مقصود خود مهارت کافی داشته باشد. ابن سینا در مقام ذکر مثال بیان می کند که اگر کسی در گفتار خود از واژه‌ی «انسان» استفاده کند و از او بپرسیم که مقصودش چیست، و او پاسخ دهد که «انسان حیوانی راست قامت با پوستی آشکار و دارای دو پا است»، در این صورت او انسان را بر اساس استعمالش از آن لفظ تعریف کرده است و در این مرحله، نمی توان او را به چالش کشید

۱. بحسب الاسم

۲. بحسب ما يفهم من ذلك الاسم

۳. حد بوجه ما لما هو قول يشرح الاسم و يفهم المعنى الذي هو مقصود بالذات في ذلك الاسم.

۴. الذي [حد] بحسب الاسم هو القول المفصل الدال على مفهوم الاسم عند مستعمله.

(ص. ۳۴). ابن‌سینا صراحتاً «حد بر حسب اسم» را «شرح‌الإسم» معرفی کرده‌است و شرح‌الإسم اعم از حد و رسم است و می‌تواند بر تعریفی که نه حد و نه رسم است نیز صدق کند. تعریف باری تعالی نیز مصداقی از شرح‌الإسمی است که نه حد و نه رسم است. به‌کارگیری واژگان «فهم» و «مفهوم» در توصیف «حد بر حسب اسم» تداعی‌کننده‌ی قید «مطابق با آنچه از آن اسم فهمیده‌می‌شود» است.

تقسیم دوگانه‌ی فوق در باب «حد» و در باب «رسم» چندان متداول نبوده‌است؛ باین‌حال ابن‌سینا (۱۳۶۴) اشاره‌ی بسیار کوتاهی به «رسم به حسب اسم» نیز کرده‌است، بدون آنکه توضیحی در موردش ارائه‌دهد (ص. ۴۳)؛ اما خواجه نصیر (۱۴۰۳) صراحتاً بیان‌می‌دارد که «حد» گاهی اوقات تنها شارح اسم است و گاه دلالت‌کننده بر ماهیت. «رسم» نیز همانند «حد» است (ج ۱، ص. ۱۰۴). حال چه‌بسا بتوان ادعا کرد که قید «مطابق با آنچه از آن اسم فهمیده‌می‌شود» در تعریف سینوی از «طریق تواطؤ» برای اشاره به «حد بحسب اسم» و احتمالاً «رسم بحسب اسم» است؛ در این صورت شاید بتوان تصور شکل‌گرفته از مفهوم «موجود» در ذهن را نیز با تسامح نوعی شرح‌الإسم در نظر گرفت که می‌تواند مصداقی از «قول الجوهر» قرار گیرد.

۴-۴. توضیحات دیگر در باب «قول الجوهر»

ابن‌سینا پس از تعریف «طریق تواطؤ» و ذکر مثال برای آن، ظاهراً احساس کرده‌است که اصطلاح «قول الجوهر» همچنان مبهم است و نیاز به توضیحات بیشتری دارد؛ اما توضیحات دوباره‌ی او بر ابهامات متن افزوده‌است. شیخ (۱۴۰۵) در توضیحات دوباره‌ی خود بیان‌می‌دارد:

هرگاه کسی بخواهد تعریفی حدی و یا رسمی ارائه‌دهد، و به‌طور کلی بخواهد «قول الجوهر» بیاورد؛ یعنی لفظ مفصل دلالت‌کننده بر معنای ذات راجع به آن‌ها ارائه‌دهد، چه به صورت رسمی یا حدی، در این حالت قول اعم از هر یک از آن دو است، و حدش واحد از هر جهت است.^۱ (ج ۱ المقولات، ص. ۹).

۱. إذا أراد أحد أن يحد أو يرسم، وبالجمله أن يأتي بقول الجوهر، أي اللفظ المفصل الدال على معنى الذات فيها كلها، كان رسماً أو حداً، فإن القول أعم من كل واحد منهما، و حدّه واحد فيها من كل وجه.

در این عبارت نیز دو بار تأکید شده است که «قول الجوهر»، «حد» یا «رسم» است. ابن سینا در اینجا سعی کرده که به معنای اصطلاحی «قول الجوهر» با توجه به اجزای لغوی این ترکیب اشاره کند؛ از همین روی قول الجوهر را «لفظ مفصل دلالت کننده بر معنای ذات» تعریف کرده است. این تعریف مطابق با اجزای لغوی «قول الجوهر» است؛ اما چنین تعریفی تنها با «حد» قابل تطبیق است. ابن سینا (۱۳۸۱) بارها از عباراتی همانند «تعریف غیرذاتی» و «تمایز غیرذاتی» برای توصیف «رسم» استفاده کرده است. تنها در صورتی که «دلالت» در تعریف مذکور را اعم از دلالت مطابقی و التزامی در نظر بگیریم، می توان تعریف مذکور را بر «رسم» نیز منطبق نمود؛ اما ابن سینا بارها تأکید می کند که الفاظی که در مقام تعریف و پاسخ به سؤال از «ما هو؟» بر شیئی دلالت دارند، تنها مجازند که دلالت انطباقی و تضمینی بر آن شیء داشته باشند، نه دلالت التزامی (ص. ۵۳).

در ادامه ی عبارت ابن سینا بیان می دارد: «قول اعم از هر یک از آن دو است». این عبارت را به دو صورت می توان فهمید: ۱) منظور از «قول» همان «قول الجوهر» است؛ در این صورت این گزاره تکرار همان سخن قبلی اوست که «قول الجوهر» اعم از «حد» و «رسم» است؛ ۲) منظور از «قول» تنها همان جزء نخستین اصطلاح دوجزئی «قول الجوهر» است. در چارچوب این تفسیر، اگر گفته شود که «قول» اعم از «حد» و «رسم» است، باید «قول الجوهر» اخص از «قول» باشد و این بدان معنا است که «قول الجوهر» احتمالاً تنها شامل «حد» می گردد. این تفسیر دوم با تعریف ارائه شده از «قول الجوهر» هماهنگ است.

ابن سینا در جمله ی بعدی ذکر کرده است: «حدش واحد از هر جهت است». این عبارت با جمله ی انتهایی تعریف «طریق تواطؤ» در بخش قبلی مغایرت دارد؛ زیرا در تعریف «طریق تواطؤ» ذکر شده بود: «قول الجوهر واحد از هر جهت است». این عبارت نیز مؤید این دیدگاه است که «رسم» از مصادیق «قول الجوهر» حذف شده و «قول الجوهر» تنها شامل «حد» می گردد. حال اگر این عبارات اخیر سینوی را معیار فهم سخن ابن سینا قرار دهیم، سخنان قبلی او را به این گونه باید توجیه نمود که ابن سینا در ابتدا نیز بیان نموده بود که «قول الجوهر» «حد یا رسم» است، نه «حد و رسم». «حد یا رسم» را نیز باید منفصله ی مانعة الجمع در نظر گرفت. در نهایت باید یکی از این دو قسم به عنوان معنای «قول الجوهر» پذیرفته شود. با توجه به تحلیل لغوی «قول الجوهر»، گزینه ی مقبول «حد» است.

چنین تفسیر محدودی از «قول الجوهر» مشکلات فراوانی دارد؛ زیرا «حد» شامل بخش کوچکی از اشیاء می‌گردد. «موجود» نیز نمی‌تواند دارای «حد» و در نتیجه «قول الجوهر» باشد. اگر «حد» در اینجا را همان «حد برحسب اسم» در نظر بگیریم، دیگر حذف «رسم» از مصادیق «قول الجوهر» معقول نمی‌نماید. در نهایت باید گفت که ابهامات اصطلاح «قول الجوهر» همانند «لوگوس اوسیا» همچنان پابرجا است.

۴-۵. قول الجوهر واحد از هر جهت است.

ابن سینا در هنگام تعریف «طریق تواطؤ» تأکید کرده‌بود که میان این امور مختلف باید قول الجوهر «واحد از هر جهت» باشد. او پس از توضیحات دوباره‌اش در باب «قول الجوهر» بیان می‌دارد: «حد در آنها واحد از هر جهت است؛ یعنی از حیث معنا واحد، و از حیث استحقاق نیز واحد است؛ به این گونه که در آنها از حیث اولویت، تقدم و تأخر، و شدت و ضعف اختلافی نیست.»^۱ (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱ المقولات، ص. ۹). قید «از هر جهت» به «واحد» در متن ارسطویی و تفسیر پورفیری دیده نمی‌شود و به نظر می‌رسد ابتکار ابن سینا محسوب باشد. این ابتکار در جهت تعریف الفاظ مشکک صورت گرفته‌است که در بخش‌های بعدی معرفی می‌گردد.

۴-۶. اشاره‌ی دوباره به قید «مطابق با اسم»

ابن سینا (۱۴۰۵) در ادامه بیان می‌دارد:

ضروری است که این موافات در قولی باشد که مطابق با این اسم است؛ هرگاه قول دیگری یافت گردد که امور مذکور در آن قول متحد و مشترک باشند، اما آن قول مطابق با این اسم نباشد، اسم مذکور مقول به طریق تواطؤ نخواهد بود.^۲ (ج ۱ المقولات، ص. ۹).

همان گونه که ذکر شده‌بود، قید «مطابق با اسم» هم در تعریف ارسطو، تفسیر فروریوس و ترجمه‌ی اسحاق بن حنین آمده‌بود؛ اما ابن سینا در هنگام تعریف «طریق تواطؤ»، این قید را به این صورت ذکر کرده‌بود: «مطابق با آنچه از آن اسم فهمیده می‌شود». احتمالات مختلفی در باب این تعبیر متفاوت مطرح شد. در این بخش ابن سینا به همان قید معروف اشاره می‌کند.

۱. حده واحد فیها من کل وجه؛ أي یكون واحدا بالمعنى، و واحدا بالاستحقاق، لا یختلف فیها بالأولی و الأخری، و التقدم و التأخر، و الشدة و الضعف.

۲. یجب أن تكون هذه الموافقة فی القول الذی بحسب هذا الاسم؛ فإنه إذا وجد قول آخر یتحده فیہ و یتشارك، ولم یکن بحسب هذا الاسم، لم یصر له الاسم مقولا بالتواطؤ.

این اشاره می‌تواند مؤید این نکته باشد که او به ترجمه‌ی درست متن ارسطو دسترسی داشته‌است و تعبیر متفاوت او در قسمت ابتدایی آگاهانه و برای نیل به هدفی خاص صورت گرفته‌است.

توضیح او در باب این قید مبهم و موجز است؛ اما با مقایسه‌ی این سخنان با تفسیر فروریوس می‌توان این احتمال را مطرح کرد که او از تفسیر فروریوس آگاه بوده و سخنان او را به شکلی بسیار مختصر و بدون ذکر مثال تکرار کرده‌است.

۴-۷. مقصود از «اسم» در تعریف مذکور

ابن سینا (۱۴۰۵) در ادامه بیان می‌دارد که در اینجا «اسم» را این‌گونه معنای کنیم: «هر لفظ دلالت‌کننده‌ای است، خواه آنچه به صورت خاص «اسم» نامیده می‌شود و خواه آنچه «کلمه» نامیده می‌شود یا امری که تنها از طریق مشارکت بر امری دیگری دلالت می‌کند.»^۱ (ج ۱ المقولات، ص. ۱۰). این سخن نیز بسیار شبیه تفسیر فروریوس است و به اقسام سه‌گانه‌ی الفاظ مفرد یعنی اسم، فعل و حرف اشاره دارد؛ باین‌حال جای این سؤال باقی است: آیا حروف می‌توانند دارای قول الجوهر باشند؟ و اگر امری فاقد قول الجوهر باشد، دیگر نمی‌تواند مصداقی از «طریق تواطؤ» باشد؟

۴-۸. نام‌گذاری و تعریف «آنچه بر طریق تواطؤ نیست»

ابن سینا (۱۴۰۵) در تقابل با «طریق تواطؤ» بیان می‌دارد آنچه بر طریق تواطؤ نیست، گاهی اوقات به جمیع آن‌ها «اتفاق الاسم» گفته می‌شود^۲ (ج ۱ المقولات، ص. ۱۰).

در متن ارسطویی تعریف الفاظ همنام و هم‌معنی به صورت جزء به جزء بیان شده‌است و تنها تفاوت این دو تعریف در بخش انتهایی آن‌هاست؛ اما در اینجا ابن سینا تعریف مفصل و جزء به جزء از «آنچه بر طریق تواطؤ نیست» ارائه نمی‌دهد؛ حتی این قسم را صراحتاً نام‌گذاری نمی‌کند؛ بلکه تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کند که گاهی «اتفاق الاسم» نامیده می‌شود. «اتفاق الاسم» در واقع همان همنامی است؛ اما ظاهراً ابن سینا تردید دارد که چنین نامی مناسب این قسم باشد. شاید به این دلیل که نمی‌خواهد الفاظ مشکک را در ذیل الفاظ همنام قرار دهد.

۱. ونحن نعني هاهنا بالاسم كل لفظ دال، سواء كان ما يخص باسم الاسم، أو كان ما يخص باسم الكلمة، أو الثالث الذي لا يدل إلا بالمشاركة.

۲. أما ما ليس على سبيل التواطؤ فإن جميعه قد يقال إنه باتفاق الاسم

۹-۴. اقسام «اتفاق الإسم»

ابن سینا (۱۴۰۵) بحث مفصلی را به ذکر اقسام «اتفاق الإسم» اختصاص داده‌است. در تقسیم‌بندی اولیه «اتفاق الإسم» بر سه قسم است: (۱) آنچه در آن‌ها معنا واحد است، اما از جهت دیگری دارای اختلاف‌اند؛ (۲) آنچه آن‌ها معنای واحد ندارند، اما مشابهتی میان آن‌ها برقرار است؛ (۳) آنچه که آن‌ها نه معنای واحد دارند و نه میان آن‌ها مشابهت است (ج ۱ المقولات، ص. ۱۱).

وی در باب قسم اول بیان می‌دارد که این قسم را گاهی «لفظ مشکک» می‌نامند. هرچند گاهی نام دیگری برای آن بکار می‌برند (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱ المقولات، ص. ۱۱). این سخن احتمالاً دلالت بر این دارد که نام‌گذاری مذکور در مفسران یونانی ارسطو متداول نیست. وی لفظ مشکک را نیز بر دو قسم مطلق و نسبی تقسیم می‌کند. لفظ مشکک مطلق شامل سه نحو اختلاف می‌گردد: (۱) از حیث تقدم و تأخر؛ (۲) از حیث اولویت؛ (۳) از حیث شدت و ضعف. به‌زعم شیخ مهم‌ترین مصداق اختلاف از حیث تقدم و تأخر و همچنین اولویت، انحای مختلف «موجود» است. لفظ مشکک نسبی نیز شامل سه قسم می‌گردد: (۱) نسبت به یک مبدأ واحد؛ نسبت به یک غایت واحد؛ (۳) نسبت به مبدأ و غایت واحد (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱ المقولات، صص. ۱۱-۱۰).

ابن سینا مثال ارسطویی در باب الفاظ همنام، یعنی مثال به حیوان و تصویر یک حیوان را در ذیل قسم دوم الفاظ «اتفاق الإسم» قرار می‌دهد؛ یعنی الفاظی که معنای واحدی ندارند، اما مشابهتی میان آن‌ها برقرار است. همچنین مثال پزشکی را برای الفاظ مشکک نسبت به یک مبدأ واحد و مثال سلامتی را برای الفاظ مشکک نسبت به یک غایت واحد به‌کار می‌گیرد (ابن سینا، ۱۴۰۵، ج ۱ المقولات، ص. ۱۱). ابن سینا در بخش‌های مختلف الشفاء، به‌ویژه در منطق و طبیعیاتش، بارها به نظریه‌ی تشکیک اشاره کرده و مثال‌هایی همانند سلامتی را تکرار کرده‌است (به‌نقل از حسینی و اکبریان، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۶).

ابن سینا نیز همانند فرفورئوس برای همنامی اقسام مختلفی ذکر کرده‌است. با مقایسه‌ی اقسام «اتفاق الإسم» سینوی و اقسام همنامی در فرفورئوس می‌توان گفت که تقسیم‌بندی اولیه‌ی فرفورئوس در باب «همنامی اتفاقی» و «همنامی‌های ناشی از تفکر» مورد تأیید ابن سینا نبوده‌است. همچنین «همنامی از طریق تناسب» در تقسیم‌بندی سینوی به‌چشم‌نمی‌خورد.

هرچند او در ذیل قسم سوم «اتفاق الإسم» اشاراتی به همنامی‌های اتفاقی و همنامی از طریق تناسب کرده، وی این دو را به‌عنوان اقسامی مستقل ذکر نکرده‌است. همچنین الفاظ مشکک سینوی به‌عنوان یک قسم مستقل از سایر اقسام همنامی در فروریوس ذکر نشده‌است. الفاظ مشکک مطلق به‌هیچ‌وجه مورد توجه فروریوس نبوده؛ اما الفاظ مشکک نسبی، به‌ویژه با مثال پزشکی و سلامتی، هم در اثر ابن‌سینا و هم فروریوس آمده‌است. فروریوس بیان می‌دارد که «همنامی مرتبط با یک مبدأ واحد» و «همنامی در نیل به‌سوی یک غایت واحد» گاهی به‌عنوان دو قسم مختلف و گاهی در ذیل یک قسم واحد در آثار مفسران ذکر شده‌است؛ اما ابن‌سینا این دو قسم را هم به‌عنوان دو قسم مختلف ذکر می‌کند و هم به‌صورت یک قسم واحد در کنار یکدیگر می‌آورد.

نتیجه‌گیری

شرح و تفسیر آراء ارسطو از جمله تعریف ارسطویی از همنامی و هم‌معنایی در میان فلاسفه‌ی مشاء و افلاطونی سابقه‌ای طولانی داشته‌است. هرچند تفسیر فروریوس نیز متأثر از تفاسیر قبل از خود بوده‌است، تفسیر او را باید نقطه عطفی در میان تفاسیر باستانی محسوب کرد. فروریوس با ارائه‌ی تفسیری همدلانه کوشیده شرحی جامع و جانبدارانه از تعریف ارسطویی از الفاظ همنام و هم‌معنی ارائه دهد. به‌زعم فروریوس «لوگوس اوسیا» اعم از تعریف حدی است. او همچنین با ارائه‌ی یک مثال در باب اشخاص همنام چه‌بسا دامنه‌ی «لوگوس اوسیا» را به تعاریف از اشخاص نیز توسعه داده‌است. او همچنین برای همنامی اقسام گوناگونی ذکر کرده و «موجود» را نیز یکی از مصادیق همنامی معرفی کرده‌است. ابن‌سینا در «الشفاء» صرفاً به‌دنبال شرح و تفسیر آراء ارسطو نیست؛ باین‌حال تأثیر تعریف ارسطویی از همنامی و هم‌معنایی در بیان وی کاملاً مشهود است. به‌کارگیری لفظ «قول الجوهر» مهم‌ترین شاهد بر این ادعا است. او در باب شرح این اصطلاح و تعیین دامنه مصادیق آن‌ها دچار تردید شده‌است. به‌نظر می‌رسد در نهایت «قول الجوهر» را معادل «حد بر حسب اسم» و به‌عبارت دیگر «شرح الإسم» محسوب نموده‌است. ظاهراً ابن‌سینا به‌کارگیری «قول الجوهر» در باب تعاریف از اشخاص را نپذیرفته‌است. او نیز همانند فروریوس «اتفاق الإسم» را دارای اقسام مختلفی می‌داند. در جزئیات تقسیم‌بندی الفاظ همنام، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان فروریوس و ابن‌سینا قابل مشاهده است؛ اما ابن‌سینا نیز «موجود» را جزء مصادیق «اتفاق الإسم» معرفی

کرده‌است. هرچند بیان سینوی از تعریف ارسطویی و شرح فرفوریوس متأثر است، او کوشیده‌است که درنهایت دیدگاه مختص خود را ارائه‌دهد.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵). *الشفاء: المنطق* (ابراهیم بیومی مدکور، به تصحیح). قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴). *الشفاء: الهیات*. (ابراهیم بیومی مدکور، به تصحیح). قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۱). *الإشارات و التنبيهات* (مجتبی زارعی، به تصحیح و تحقیق). قم: بوستان کتاب قم.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۸۹). *الحدود*. قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۴). *منطق المشرقیین و القصیده المزدوجه فی المنطق*. قم: کتابخانه‌ی عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
- ارسطو (۱۹۸۰م). *منطق ارسطو* (عبدالرحمن بدوی، به تصحیح). بیروت: دار القلم.
- جهامی، جیرار (۲۰۰۲). *موسوعة مصطلحات الکندی و الفارابی*. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- حسینی، سید احمد، و اکبریان، رضا (۱۳۹۰). تشابه یا تشکیک مفهوم وجود: مقایسه‌ی نظریات ارسطو و ابن سینا در مسئله‌ی معنای وجود. *حکمت سینوی (مشکوة النور)*. ۱۵ (۴۶)، ۱۱۲-۱۲۹.
- فارابی (۱۹۷۰). *الحروف* (محسن مهدی، به تصحیح). بیروت: دار المشرق.
- فارابی (۱۴۰۸). *المنطقیات*. قم: کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی.
- طوسی، نصیرالدین (۱۴۰۳ق). *شرح الإشارات و التنبيهات للطوسی (مع المحاکمات)*. قم: دفتر نشر الکتاب.
- Aristotle (1991). *The Complete Works of Aristotle* (Jonathan Barnes, Ed). Princeton: Princeton University Press.
- Anton, J. P. (1968). "The Aristotelian Doctrine of Homonyma in the Categories and Its Platonic Antecedents". *Journal of the History of Philosophy*, 6(4). 315-326. <https://dx.doi.org/10.1353/hph.2008.1489>
- Kerferd, G. B. (1972). "Logos" (Paul Edwards, Ed). *The Encyclopedia of Philosophy*. Macmillan. vol 5.
- Liddle, Henry George (1996). *A New Greek and English Lexicon*. Oxford: Oxford University Press.
- Plato (1997). *Complete Works* (John M. Cooper, Ed). Cambridge: Hackett Publishing Company.
- Simplicius (2014). *On Aristotle Categories 1-4* (Michael Chase, Trans). London and New York: Bloomsbury.

اشتراک لفظی؛ تعریف ارسطویی و .../ وحید خادم‌زاده ۵۳

Porphyry (2014). *On Aristotle Categories* (Steven K. Strange, Trans) London and New York: Bloomsbury.
Evangeliou, Christos (1996). *Aristotle's Categories and Porphyry*. Leiden and New York: E.J. Brill.